

معلم ستایی از حجر تا ...

رویا صدر

تصویر گر: سام سلماسی

معلمان از روزگاران کهن تا کنون همواره مورد ستایش و تجلیل و تکریم و گرامیداشت قرار گرفته‌اند. به گفته منابع آگاه شدت این تجلیل‌ها به حدی بوده که پس‌لرزه‌های آن در دوره‌های بعدی تاریخ نیز کاملاً احساس شده و باعث ترک برداشتن دیوارهای منازل مجاور شده است.

از اولین نشانه‌های تجلیل معلمان این دوره اطلاعات دقیقی در دست نیست. دیوارنوشته‌هایی که در غار موسستیه از انسان نئاندرتال به جا مانده، نشان می‌دهد در روزهایی از سال معلمان روی سر انسان‌های این دوره حلوا حلوا می‌شده‌اند. در این مراسم به معلمان، فراتر از شاخص‌های حرفه‌ای، به صورت تصادفی تقدیرنامه و نشان سنجی می‌داده‌اند.

به گفته کاوشگران نشان‌های وزین و سنگین فوق با کمرهای معمولی قابل جابه‌جایی نبوده و بلند کردن آن‌ها صدمات جبران‌ناپذیری بر کمر و سایر اعضا و جوارح معلمان دوران باستان وارد می‌ساخته است. متون تکریم‌آمیز زیادی که از دانش‌آموزان دبستانی دوره پارینه‌سنگی به جا مانده حاکی از آن است که معلمان این دوره چون شمع می‌سوختند و اطرافشان را تا شعاع چند کیلومتری روشن می‌کرده‌اند. باستان‌شناسان احتمال می‌دهند که در این دوره بخاری‌های غیراستاندارد جان معلمانی را گرفته که این نقش برای جلوگیری از تشویش اذهان عمومی به شمع تقلیل یافته است...

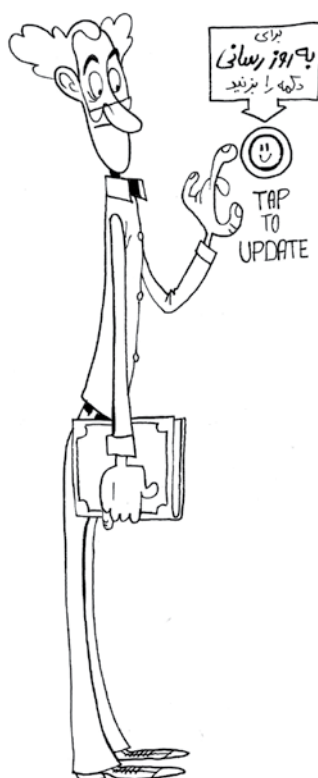


در عصر نوسنگی ستایش از معلمان ابعاد گسترده‌تری به خود گرفته است. کاوشگران در حفاری‌های منطقه کارناک به استکان‌ها و لیوان‌های سفالی یک شکلی برخورده‌اند که احتمال اهدای لیوان‌های ترکی و چینی به معلمان از سوی اولیای دانش‌آموزان و مدارس را در راستای تکریم مقام آن‌ها تقویت می‌کند و نشان می‌دهد که معلمان در این دوره‌ها عناصر مهمی از جوامع بشری را تشکیل می‌داده‌اند.

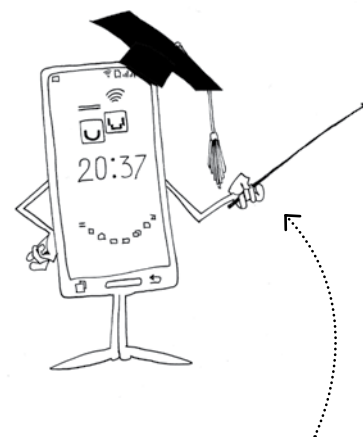
در این عصر تکریم معلمان وارد مراحل سرنوشت‌ساز خود شده است. حفاری‌های باستان‌شناسان در حوزه رود سند نشان می‌دهد که در این دوره معلمان بارها از سوی دانش‌آموزان و اولیایشان به خاطر نمره مورد تکریم واقع شده‌اند. گاه شدت تجلیل به حدی بوده که تا مدتی معلم امکان حضور در کلاس را پیدا نمی‌کرده و بیمه خدمات درمانی هم مسئولیتی نمی‌پذیرفته است.



تجلیل از معلمان وارد مراحل جدیدی از حیات خود شده است. نشانه‌هایی از مدارس خصوصی و انتفاعی (که بعدها در طول تاریخ به مدارس غیرانتفاعی لقب یافت) در دست است که در آن اولیای دانش‌آموزان با عبارات مهرآمیزی چون: «اسلامتی ما چهل تا گوزن شهریه دادیم، نمره بچه‌مون چرا این قدر پایینه؟ این چه طرز درس دادنه، قربونت برم!» در راستای قربان صدقه معلمان گام‌های درشت و غول‌آسا برمی‌داشتند. در همین دوره در تمدن بین‌النهرین تکریم معلمان از چنان ابعاد گسترده‌ای برخوردار بوده که معلمان می‌بایست روزی سه شیفت کار و مسافر کشی می‌کردند تا بتوانند جوابگوی ستایش‌ها باشند و حرمتشان به‌طور سفت و سخت جلوی صاحبخانه و سوپری و باجناق و سروهمسر حفظ شود. در همین دوره نشانه‌هایی از تکریم معلمان در انشاه‌ها و شعرها و متون ادبی دیده می‌شود. کارشناسان احتمال می‌دهند که این آثار ادبی رویکرد نخبه‌پسندانه‌ای داشته و از سوی سوپری‌ها و صاحبخانه‌ها درک و فهم نمی‌شده است.



در عهد باستان معلمان از متمول‌ترین اقشار جامعه به‌شمار می‌آمده‌اند. بر اساس یافته‌های کاوشگران، در عصر رابین‌هود صندوقی از پس‌اندازهای معلمان تشکیل شده بود که اندوخته آن سر به فلک می‌زد و صرف امور خیریه می‌شد. به وسیله پول‌های این صندوق بود که بعدها کتابخانه اسکندریه و باشگاه بدنسازی گلدجیم ساخته شد و دانش بشری پیشرفت کرد. در دوره افلاطون حکیم سردر آکادمی نوشته بودند: «هر که آپدیت نیست در این مکان داخل نشود». این امر رنج و عذاب بسیاری را بر معلمان بخت‌برگشته وارد ساخته بود. می‌گویند حتی برخی معلمان مجبور می‌شدند شیوه‌های جدید تدریس را یاد بگیرند که کاری بسیار طاقت‌فرسا بود. بعدها با پیشرفت دانش بشری و به‌روزشدن متدهای نوین خرید مقاله و کپی پیست، گام‌های نوینی در ارزشیابی معلمان برداشته شد و برخی معلمان توانستند همپای همکارانی که تحقیق کرده بودند و یا مقاله نوشته بودند در راستای رشد مقام والای خود گام بردارند.



امروز تکریم مقام معلم وارد فاز جدیدی شده است. در همین رابطه از تئودوریوس حکیم پرسیدند: «این علم از کجا یافتی؟» گفت: «از گوشی تلفن همراه.» که باستان‌شناسان احتمال می‌دهند آن گوشی از سوی معلمی به تئودوریوس حکیم داده شده و شاهدهی است بر تکریم معلمان در طول تاریخ!

امان از معلم ناباب!

نامه منتشر نشده‌ای از ارسطوی حکیم به پسرش

رویا صدر

تصویرگر: سام سلماسی

اخيراً نامه‌ای از ارسطوی حکیم خطاب به پسرش (که از معلمان تازه‌کار تاریخ بوده) در شبکه‌های تلگرامی کشف شده‌است. ما بدین وسیله چاپش می‌کنیم، باشد که مثل نامه چارلی چاپلین! چراغی باشد فراروی بشریت:



آریستوفانوس عزیز سلام. سلامی چو بوی خوش آشنایی. از حال ما اگر خواسته باشی ملالی نیست جز دوری شما. امروز تو را معلم تازه کاری می بینم که صدای کف زدن شاگردانش در روز معلم او را به آسمان ها می برد. اما تو گاهی نیز به زمین بیا و معلمان دیگر را نگاه کن. از سرگذشت من درس بگیر. من در کودکی می خواستم کاشف قطب و مخترع تلفن و هنرپیشه و خواننده و فوتبالیست بشوم و سری توی سرها در بیاورم ولی متأسفانه خوب درس خواندم و از عالم علم و آموزش سردر آوردم. معلم ناباب به این روزم انداخت. البته کتاب خوب هم بی تأثیر نبود. این داستان من به عنوان یک معلم است. من طعم تذکر به خاطر دادن نمره کم را از سوی اولیا چشیده ام. من طعم چرت زدن سر کلاس های آموزش ضمن خدمت را چشیده ام. من طعم تصحیح شبانه اوراق امتحانی را همزمان با پخت کشک بادمجان برای میهمانان شام چشیده ام. من طعم تغییر یکباره سیستم آموزش و کتاب های درسی را چشیده ام. من طعم مستندسازی برای پرشدن فرم های ارزشیابی را چشیده ام. من طعم نمره دادن زورکی برای بالا رفتن گروه های تشویقی را چشیده ام. از بس در عالم تدریس طعم چیزهای مختلف را چشیده ام باور کن دچار سوءهاضمه شده ام و زخم معده گرفته ام. با این همه زنده ام و همین که چهار ستون بدنم سالم است باز هم خدا را شکر. تو هم بد به دلت راه نده. به خاطر داشته باش که راه تدریس پر مخاطره است (جاده های مدارس روستایی، بیشتر) و بهتر است موقع استفاده از سرویس مدرسه مراقب جاننت باشی. گهگاه پای پیاده فاصله بین شهرها و خیابان ها و بیابان ها را بگرد و مترو و اتوبوس و مینی بوس سوار نشو. دنیا و وضع جاده ها اعتبار ندارد و معلوم نیست فردا چه بشود. عزیزم گاهی آژانس سوار شو و درد دل آن راننده آژانس را بشنو. حال زن و بچه اش را بپرس و با او همدردی کن... شاید او یک معلم بازنشسته باشد. نصیحتش کن که دل به زیور دنیا نبندد، زیرا بزرگ ترین الماس جهان ممکن است گم بشود و کارت اعتباری بهتر و مطمئن تر است. من پدر تو هستم و بدت را نمی خواهم. به خاطر داشته باش دنیایی که تو زندگی می کنی، فقط ساعات رسمی تدریس نیست. کلاس های فوق برنامه و تقویتی و تدریس خصوصی هم هست، چیزهایی که می تواند تو را به معلمی دلگرم و دانش آموز را به نمره گرفتن امیدوار کند. فرزندم! اگر روزی دل به آفتاب

چهره کسی بستی، از او بخواه که شئونات را حفظ کند. شاید در کوچه و خیابان با شاگردان و یا همکارانت روبه رو شوی. به مادرت گفته ام برای نامہ بنویسد. او از مقوله مد آگاهی بیشتری دارد و برای تعریف پوشش مناسب شایسته تر از من است.

عزیزم! به خاطر داشته باش که به خاطر بیماری می توان به درمانگاه رفت و مجوز برای چند روز استراحت گرفت ولی هیچ مرضی در دنیا نیست که شایسته آن باشد که یک معلم کلاسش را معطل بگذارد و در منزل استراحت کند و سؤال امتحانی را در وقت مقرر نرساند. فلذا از مریض شدن تا اطلاع ثانوی اکیدا خودداری فرما و به یاد داشته باش که معلم با پزشک فرق دارد، با دربان فرق دارد، با اندیکاتورنویس فرق دارد، با کارمند بانک فرق دارد، با منشی فرق دارد، با راننده فرق دارد، با مهندس فرق دارد، با مدیر یک شرکت یا اداره فرق دارد، با هر بلانسبت آدمی فرق دارد. تو این فرق ها را هیچگاه در نخواهی یافت، بس که پیچیده اند و عقل های معمولی از آن سردر نمی آورند. پسر! وقتی به مرحله ای رسیدی که خود را بالاتر از همکاران خود ببینی سراغ یکی از شاگردانت برو ببین چطور با تکنولوژی مدرن کار می کند تا گفت ببرد و کم بیاوری! در حقیقت اعتیاد به رایانه و لپ تاپ بیماری دانش آموزان عصر ماست ولی تلفن همراه مزمن تر است. در هر حال بدان که تدریس بند بازی است و تو باید مراقب باشی که روی کدام تشک نجات می افتی. چه بسیار معلمانی را دیده ام که به علت تشک های نامرغوب، دچار شکستگی در ناحیه لگن خاصره شده اند. این قصه پر غصه تدریس است. عزیزم، وقتی از من و حرفه ای که برایت به ارث گذاشتم یاد کردی ادب را فراموش نکن و در رابطه با این میراث ارزشمند حرف های زشت بر زبان نیاور. این را بدان که در خانواده ارسطوی حکیم هرگز کسی چنان گستاخ نبوده است که آبا و اجداد مسببان علم آموزی و درس و مدرسه را دراز کند. ادب داشته باش. ناسلامتی تو معلمی. مرسی. روی ماهت را می بوسم.

نمکدان در نمک شوری ندارد
دل من طاقت دوری ندارد.

قربانت، بابایی



سندرم نمره محوری

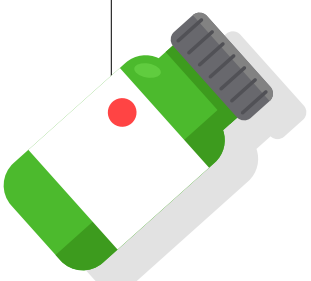
رویا صدر

تصویرگر: سام سلماسی

حد یک آمیب پایین بیاورد و یک دانش آموز بی‌استعداد را تا آنجا بالا ببرد که نامبرده بتواند سر سیبل ناصرالدین شاه نقاره بزند! چنانچه یک فیلسوف قرن سیزدهم گفته است: «من نمره می‌گیرم، پس هستم.» شیوع این سندرم از اوایل پاییز آغاز می‌شود و تا تابستان سال بعد ادامه می‌یابد. نمره محوری با آلرژی بهاری متفاوت است ولی گاه به علت

تعریف

نمره محوری ضایعه‌ای فصلی است که حالت اپیدمیک دارد و معمولاً از طریق معلمان و مدیران و اولیا و بقیهٔ انبای بشر به دانش‌آموزان سرایت می‌کند. این سندرم باعث اختلال در سیستم ایمنی قضاوت در مورد هوش و استعداد دانش‌آموزان می‌شود. چندان که ممکن است یک دانش‌آموز باهوش را در ارزش‌گذاری‌ها در

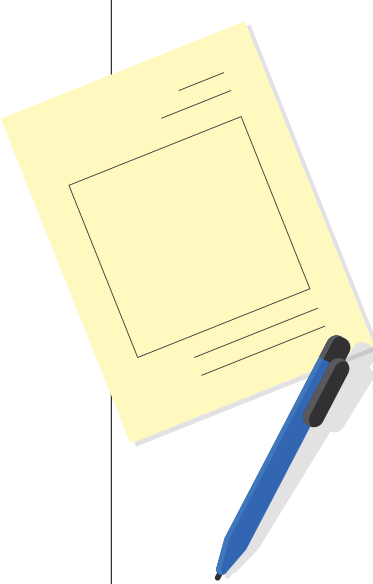


شِب امتحان کار کنین، نمره‌اش کم می‌شه». تحقیقات بالینی نشان می‌دهد که ردوبدل شدن این عبارات میان والدین دانش‌آموزان و معلمان، نقش مهمی در عملکرد معلمان در مقابل این سندرم در کلاس‌های درس دارد. همچنین تحقیقات غیربالینی نیز نشان می‌دهد که این امر تأثیر مثبتی در رشد و گسترش آموزشگاه‌های کنکور و تقویتی در تاریخ بشریت داشته است.

دوره بیماری

این عارضه از آغاز سال تحصیلی دوره نهفتگی خود را طی می‌کند. در این دوره، مبتلا، علائمی از قبیل نگرانی‌های زودگذر و دفعی از خود ظاهر می‌کند که از سوی معلمان با عباراتی نظیر: «وقتی نمره‌ات کم شد می‌فهمی... فقط دو ماه به امتحانها مونده» و از سوی شاگردان با عباراتی نظیر: «وای! فقط دو ماه به امتحانها مونده، بدبخت شدیم، رفت» و از سوی والدین با عباراتی نظیر: «وای! فقط دو ماه به امتحانات مونده، بدبخت شدی، رفت» ظاهر می‌شود. به مرور، دانش‌آموز علاقه خود را به بازی با موبایل و لپ‌تاپ از دست می‌دهد و با بی‌علاقگی پای بازی با موبایل و لپ‌تاپ می‌نشیند. این اختلالات در روزهای امتحان به اوج خود می‌رسد.

درمان



درمان این عارضه بیشتر بر دو راهکار گفتار و نوشتاردرمانی تأکید دارد که از طریق مقاله، سخنرانی، نصیحت، توصیه، نشست، سمینار و سخنرانی انجام می‌شود. با این حال هنوز در عمل درمان قطعی برای آن پیدا نشده است. به‌عنوان یک شیوه درمان به مبتلایان دانش‌آموز توصیه می‌کنند که از سرنوشت دانش‌آموزان تنبیل تاریخ که بعدها مدارج ترقی را طی کردند و نیز افرادی که در طول تحصیل از بالا بودن نمراتشان رنج بردند و در اعداد مفلوکان تاریخ در آمدند عبرت بگیرند و به فکر نمره بالا نباشند. همچنین به پدر و مادرهای مبتلا توصیه می‌شود که روزی سه وعده، همراه با غذا، از سرگذشت آلبرت اینشتین استفاده کنند؛ همو که اگر پدر و مادرش او را، هنگامی که به‌خاطر نمرات پایین از مدرسه اخراج شد، مورد تشویق قرارش نمی‌دادند چه بسا اکنون بشریت از فیزیک نسبیت محروم می‌ماند...

برخورداری برخی مبتلایان دانش‌آموز به علائمی نظیر آبریزش چشم و بینی ممکن است با آن اشتباه شود. شدت و ضعف و شیوه سرایت آن متفاوت است و بستگی به خیلی چیزها دارد. باستان‌شناسان نشانه‌هایی از آن را در برخی مدارس عصر نوسنگی حاشیه رود نیل (که برای تعمیرات مدرسه نیازمند کمک مالی والدین بوده‌اند) مشاهده کرده‌اند. براساس کاوش‌های باستان‌شناسانه در این مدارس نمره با واحد «کیلو» سنجیده می‌شد و نمره‌محوری، از طریق توصیه مدیر، به معلم سرایت می‌کرد. نشانه‌هایی از وضعیت قلبی و عروقی مدیران در دست است که نشان می‌دهد دخالت دادن نمره در ارزشیابی مدارس در رویکرد نمره‌محورانه مدیران بی‌تأثیر نبوده است. چنانچه در دیوار نوشته‌ای که از سوی باستان‌شناسان در غار آلتامیرای اسپانیا کشف شده، آمده است: «لعنت بر پدر و مادر کسی که اینجا اشغال بریزد» که دیرینه‌شناسان احتمال می‌دهند این را یکی از مدیران عصر پارینه‌سنگی نوشته که به خاطر نمره‌های پایین دانش‌آموزان مدرسه‌اش نتوانسته امتیاز ارزشیابی خوبی دریافت کند و بنابراین دپرس شده است.

علائم

معلم مبتلا، معمولاً به نمره تمایل غیرعادی نشان می‌دهد و گاه ممکن است در یک جلسه هزار بار نامش را ببرد و آن را به رخ دانش‌آموز بکشد. در موارد حاد به نظر می‌رسد که نمره را به جان معلم بسته‌اند و ممکن است اضافه کردن هر بیست و پنج صدم به نمره دانش‌آموز، خطرات جانی مهلکی را برای او به همراه داشته‌باشد. مواردی از لرزیدن هزار ریشتری دانش‌آموزان در این زمان‌ها گزارش شده است. گاهی دانش‌آموز ممکن است شب کابوس ببیند که چند نمره در هیئت اکوان دیو با تریلی هیجده چرخ در تعقیب او هستند. کارشناسان احتمال بروز خطر جنگ جهانی سوم را بر اثر ستیزش و رقابت میان دانش‌آموزان مبتلا به این سندرم منتفی نمی‌دانند. نشانگان شایع فیزیولوژیک این سندرم در میان والدین مبتلا به آن، تپش قلب و اضطراب و تمایل بیش از حد به حضور افراد غریبه در منزل است، در حد تلفن زدن دائم به آن‌ها و تکرار عبارتهایی از قبیل: «تو رو خدا بیاین یه ساعت با این بچه

هنرمعلّمی را با رسم شکل توضیح دهید!

رویا صدر

تصویرگر: سام سلماسی

- هر دو نیازهای غیرضروری و تجملی از قبیل پرورش روح انسان‌ها را پاسخ می‌گویند و از این‌رو در انتخاب‌ها و انتصاب‌ها و برنامه‌ریزی‌های بودجه‌ای و غیربودجه‌ای برخی جوامع خیلی پیشرفته، چندان در اولویت نیستند.

- هر دو مدام مثل کره زمین، میان تغییر قوانین و تصمیمات نوشته و نانوشته لحظه اول و آخری و تغییر منابع درسی و تربیتی در حال چرخشند (حالا هر کدام یه جور).

- هر دو محدوده مجاز حرکتشان به سمت صفر و قوانین وضع شده برای حرکتشان به سمت بی‌نهایت میل می‌کند.

- هر دو در لحظه انجام کار حرفه‌ای بیشترین احساس اقتدار و در لحظه رویارویی با تبعات آن کمترین احساس اقتدار را دارند.

- هر دو هر وقت برای حمایت شدن از طرف «قانون» به طرف او می‌روند، قانون جاحالی می‌دهد.

- هر دو از نظر بعضی‌ها عامل انحطاط بشریتند... آدم هم آدمای هنر ندیده و درس‌نخوانده عصر حجر... ای روزگار!

- هر دو با اندک حرکت خارج از قاعده‌ای ممکن است برای همیشه مجبور شوند به مسافرکشی اکتفا کنند!

- هر دو اگر خیلی جدی باشند، حوصله مخاطب را سر می‌برند!

تا به حال از خودتان سؤال کرده‌اید اینکه می‌گویند: «معلّمی هنر است» یعنی چه و «معلم» و «هنرمند» چه شباهت‌هایی به هم دارند؟ اخیراً برخی از دانشمندان بیکار دنیا که سال‌هاست روی این مسئله تحقیق می‌کنند، در آخرین سرشماری‌ها موفق شده‌اند شباهت‌های زیادی بین این دو موجود کشف کنند که این امر احتمال درست بودن فرضیه فوق را افزایش می‌دهد. «رشد معلم» برای اولین بار در تاریخ بشریت به انعکاس نتایج این تحقیقات مهم پیرامون شباهت‌های معلمان و هنرمندان می‌پردازد و پیشاپیش از قارئین محترم که ادب و نزاکت را در رابطه با نگارنده رعایت می‌کنند تشکر می‌نماید:

معلمان و هنرمندان، هر دو

- دریافت انتزاعی از واقعیات اطرافشان دارند؛
- هر دو مورد احترامند، منتها در سخنانی‌ها و نطق‌ها و نشست‌ها!

- هر دو مورد نیاز بشریتند، منتها نیاز خشک و خالی و بدون نون و گوجه اضافی!

- هر دو، تنها صاحب شغل‌هایی هستند که اگر پول در نیاورند کسی دستشان نمی‌اندازد.

- هر دو شغلشان بیشتر به این دردشان می‌خورد که به آن افتخار کنند!

- هر دو بی‌پولی را به حساب عشق می‌گذارند.



- هر دو علاقه دارند سؤال‌هایی مطرح کنند که چه بسا خودشان هم جواب‌های درست و درمان برای آن‌ها ندارند.
- موفقیت برای هر دو لزوماً نسبت مستقیم با کاربلد بودن ندارد، اما با خیلی چیزهای دیگر نسبت دارد...
- هر دو کمتر با میل و اراده کارشان را انتخاب کرده‌اند. احتمالاً ژن نه چندان «خوب» و رفیق بد به این روزشان انداخته است، وگرنه می‌رفتند توی کار واردات - صادرات!

* پی‌نوشت

۱. گویا تعدادی از اعضای هر دو قشر مثل مدرسان فلان و هنرپیشگان بهمان در این سرشماری حاضر نشدند و بنابراین فهرست در غیاب این عزیزان بسته شد.

- هر دو از تغییر مدام و شدید تکنولوژی گله‌مندند و همیشه نوستالژی هنر و فرهنگ و آموزش عصر سعدی و حافظ را دارند!
- هر دو، کارشان شب و روز و خانه و محل کار نمی‌شناسد و تمامی وقت و ذهن‌شان را اشغال می‌کند.
- هر دو زندگی شخصی‌شان، زیر نگاه و بلکه زیر میکروسکوپ مخاطبان‌شان است.
- هر دو معمولاً دوست ندارند وقتی با سر و همسر گذارشان به کوچه و خیابان افتاد یکی آن‌ها را بشناسد و لبخند زنان بگوید: «ا...! شماييد؟! نشناختم!»
- هر دو مفاهیم را ساده می‌کنند تا بتوانند آن را به خورد مخاطب بدهند.

جست‌وجوی کبری

رویا صدر

تصویر گر: سام سلماسی

دستور سردبیر: از آنجا که چند سالی است درس «تصمیم کبری» به دلیل آنچه مسئولین مربوطه آن را «هماهنگ ساختن آموزش با نیازهای جدید» می‌نامند از کتاب‌های درسی حذف شده است، نویسنده گروه آموزش، این درس را متناسب با نیازهای جدید دانش‌آموزان مدارس بازنویسی کند.

متن بازنویسی شده نویسنده گروه آموزش: روزی مادر کبری به دخترش گفت: «کبری جان برو کتاب داستان‌ت را بیاور و برایم بخوان». کبری غر زد که درس دارم و امتحان دارم و حوصله ندارم و مگر تو خودت کانال تلگرام نداری که سراغ کتاب مرا می‌گیری؟ ولی وقتی اصرار نویسندگان کتاب‌های درسی را دید، از روی اجبار به سراغ کتابش رفت. هرچه گشت نتوانست آن را پیدا کند. روی تخت، زیر موبایل و زیر لپ‌تاپش را گشت ولی کتاب را ندید. پیش مادرش رفت و گفت: «کتابم نیست. می‌گردی پیدایش کنی؟ من درس دارم. حتما کسی آن را برداشته است». مادرش با تعجب گفت:



«جز من و سوری خانم کسی دیگر در این خانه نبوده. سوری خانم هم برای شیشه تمیز کردن روزنامه داشته و احتیاجی به کتاب جنابعالی نداشته است. پدرت هم که ماشالا صبح می‌ره شب می‌یاد می‌شینه پای تلویزیون؛ نمی‌دونه اصلاً بچه‌اش تو خونه و مدرسه چکار می‌کنه! درست فکر کن ببین آن را کجا گذاشته‌ای. آن را توی یخچال جا نگذاشته‌ای؟»

– نه مادر. من این روزها مدام پای اینترنتم و از توی اتاقم جز برای خوردن شام و ناهار و برخی حوايج ضروری دیگر تکان نخورده‌ام و دست به سیاه و سفید هم نزده‌ام، چه برسد به یخچال. – آن را در مدرسه جا نگذاشته‌ای؟! – نخیر. خوشبختانه ما، در مدرسه فقط برای گرفتن نمره تلاش می‌کنیم و فرصت استفاده از کتاب‌های غیردرسی را نداریم.

– خدا از بزرگی کمشان نکند که نمی‌گذارند بچه‌های مردم کتاب‌هایشان را به مدرسه ببرند و گمش کنند... آن را روی صندلی اتاقت نگذاشته‌ای؟

ناگهان کبری یادش آمد که دیروز کتابش را زیر پایه صندلی گذاشته تا دستش به بالای کمد برسد و از آنجا هدفونش را بردارد. به اتاقش دوید. از دور کتابش را دید و خوشحال شد. ولی

وقتی که نزدیک رفت، خیلی ناراحت شد. آیا می‌دانید دلیل ناراحتی کبری چه بود؟

پاسخ درست: نخیر... من از کجا بدونم؟!



نظر سردبیر: در راستای تعمیق و تثبیت محتوای ارزنده و آگاه‌سازی در کتاب‌های درسی بازنویسی شود.

متن بازنویسی شده نویسنده گروه آموزش: روزی مادر کبری به دخترش گفت: «کبری جان! در راستای آگاه‌سازی، برو کتاب داستانت را بیاور و برایم بخوان». کبری خوشحال شد و سراغ کتابش رفت. هرچه گشت نتوانست آن را پیدا کند. بین کتاب‌های متعدد درسی و نشریات آموزنده کمک‌آموزشی را هم گشت ولی آن را ندید. پیش مادرش برگشت و گفت: «کتابم نیست. شاید کسی آن را در راستای تعمیق برداشته». مادرش با تعجب گفت:

– آیا آن را با خودت به کتابخانه مدرسه نبرده‌ای؟

– نخیر. خوشبختانه مدرسه ما اصلاً کتابخانه ندارد در راستای آگاه‌سازی.

– خب خدا رو شکر. آیا آن را سر کلاس درس نبرده‌ای در راستای تعمیق؟ – نخیر. چون آن قدر محتوای ارزنده کتاب‌های درسی زیاد است که به خواندن کتاب‌های غیردرسی نمی‌رسیم و فقط بتوانیم درس‌هایمان را حفظ کنیم و نمره بگیریم.

– خدا خیرشان بدهد که نمی‌گذارند شما کتاب بخوانید و منحرف شوید. آیا آن را وقت بازی در زنگ تفریح در حیاط مدرسه جا نگذاشته‌ای؟

– نخیر. ما انرژی خود را بیهوده برای بازی مصرف نمی‌کنیم و آن را برای روز مبادا نگه می‌داریم و جز برای رفع نیازهای ضروری به حیاط نمی‌رویم.

– خوب کاری می‌کنید. اصولاً فضای مدرسه با بازی و شادی و خوشی و لذت و دیگر نیازهای دون و پست آدمیزاد منافات دارد.

کبری آمد جواب بدهد، یادش آمد کتاب‌های درسی جای حرف‌های منفی‌بافانه سخیف و ناآگاهانه نسبت به نظام آموزشی نیست. برای همین تصمیمی گرفت. آیا می‌دانید تصمیم کبری چه بود؟

پاسخ درست: تصمیم کبری این بود که از کتاب‌های درسی خارج شود و برود پی کارش و فضا را برای درس‌های آموزنده باز کند...

ارتقای فشارخون معلمان

رویا صدر

تصویرگر: سام سلماسی

اگر چه معلمان با اشخاص عادی فرق دارند! و برای آن‌ها از سوی کارشناسان مربوطه و غیرمربوطه احساسات بی‌جا و بی‌موردی مثل عصبانیت و پریشانی اصولاً تعریف نشده و معلمان حق ندارند که عصبانی شوند، با این حال برخی زیست‌شناسان ثابت کرده‌اند که شنیدن جملات زیر می‌تواند فشارخون این فشر شریف و عزیز و تاج سر بشریت را تا مراحل تعیین‌کننده‌ای بالا ببرد:



مهمانی

- حیف اون همه هوش و استعداد نبود که رفتی شدی معلم؟!
 - حالا چی شد که معلم شدی؟!
 - حالا شغل دومت چیه؟!
 - حالا چی شد که معلم شدی؟!
 - حیف اون همه هوش و استعداد نبود که رفتی شدی معلم!؟



دور کلاهی دوری

- نمی شه امروز امتحان نگیرید؟
- نمی شه امروز مشق نگیرین؟
- می شه این جلسه درس ندید؟
- خانم زیاد مشق ندادین؟
- آقا مطمئنین که درسته؟
- خانم کتابم رو تو خیابون جا گذاشتن.
- نوزده و نیمو بیست می دین؟
- آقا اجازه! زنگ خورد.
- آقا! نمی ریم اردو؟!
- خانوم، مبارک باشه ... از کجا خریدین؟! ... چند خریدین؟! ...
- ولی معلم سال قبلمون یه جور دیگه گفت ...
- در مناسبت های خاص و غیر خاص:
- علم بهتر است یا ثروت؟!
- مقام شامخ معلم ...
- مهم ترین وزارتخانه برای ما، آموزش و پرورش است ...

دور دفتر مشورسه

- همون طور که قبلاً گفته بودیم بعد از زنگ شورای معلمان داریم:
- نمره دانش آموزاتون کمه ... داد اولیا در اومده ...
- سیستمو هوشمند کردیم ...
- فارسی هم درسه به خاطرش نمره کارنامه پایین بیاد؟



دور پارک

مطمئنی شاگردتان بود؟! (با ترس ولرز)

نردبان بازنشستگی

رویا صدر

تصویرگر: سام سلماسی

خبر: در ماندائو، جزیره‌ای در اقیانوس آرام، اخیراً یک اپلیکیشن بازی به بازار آمده که نام آن «چالش معلمی» است. این بازی ۱۸ مرحله دارد و براساس سیستم آموزش و پرورش همان منطقه طرح‌ریزی شده است. اگر معلم بتواند آن را با موفقیت پشت سر بگذارد در نهایت قدرت رسیدن به بازنشستگی را پیدا خواهد کرد. بنا به گزارش خبرنگار ما، این مراحل از این قرار است:



مرحله ۱: غول کنکور را که ۱۲ سال تمام دنبالت کرده بود دست‌به‌سر کن و آن را سراغ شاگردانت بفرست.

مرحله ۲: یک طرح درس بنویس و بی توجه به دنیا و مافیها سال‌ها از روی آن درس بده.

مرحله ۳: بعضی همکارانت که چشم ندارند آسایش تو را ببینند ممکن است اصرار داشته باشند که تو با فناوری مدرن آشنا شوی و سعی کنی از آن در درس‌ها استفاده کنی. گول نخور و از روش‌ها و ابزار تدریس عصر نوستگی فاصله بگیر.

مرحله ۴: درس‌هایی را که هیچ‌وقت نمی‌دانستی به چه دردی می‌خورد توی کلاس بچه‌هایی فرو کن که آن‌ها هم نمی‌دانند این درس‌ها به چه دردی می‌خورد.

مرحله ۵: طرح ارتقا و رتبه‌بندی را با بالا بردن نمره‌ها تا آسمان هفتم و کپی جدی‌نگیری، برای گذشتن از مراحل بعدی کارت سخت می‌شود.

مرحله ۶: به توصیه بعضی همکارانت برای برگزاری کلاس جبرانی گوش بده. سعی نکن مثل معلم‌های ناشی! با همان تعداد ساعات کلاس و همان میزان دستمزد بسوزی و بسازی...



مرحله ۷: در ملاقات با اولیای دانش آموز لزومی ندارد صاف و پوست کنده حرف بزنی. سعی کن در برابر ادعای: «بچه من اینشتینه، تقصیر شماست» عکس العمل شایسته نشان دهی. مبادا بگویی که کمک مالی آن‌ها به مدرسه دردی را از نمره فرزندشان دوا نمی‌کند که کار خودت را برای رفتن به مراحل بعدی سخت کرده‌ای.

مرحله ۸: پذیرا باش. ممکن است کارشناس ارشد ناسا باشی، تو را بفرستند با پیش‌دبستانی‌ها روی ارتفاع گردن حیوانات جنگل مناطق حاره کار کنی و یا معلم ادبیات باشی تو را بفرستند تا به دبستانی‌ها شیوه آبیاری گیاهان دریای کارائیب را یاد بدهی. با روی باز و آغوش گشاده کلاس‌های پیشنهادی را بپذیر و متأسفانه جای دیگه‌ای خالی نیست.

مرحله ۹: شجاع باش. شجاعت روبه‌رو نشدن با واقعیات را داشته باش. در یک جلسه خواستگاری از همان ابتدا نگو که من یک معلم ساده‌ام.

مرحله ۱۰: در کلاس آموزش حین خدمت شرکت کن و سعی کن حین چرت زدن، چشمانت را چهارطاق باز نگه داری.

مرحله ۱۱: با وجود تب شدید، به مدرسه برو، چون بچه‌ها درس دارند و بیجا کردی مریض شدی.

مرحله ۱۲: اوراق امتحانی و تکالیف درسی بچه‌ها را به منزل بیاور و به آهنگ گوش نواز اعتراض خانواده دل بسپار.

مرحله ۱۳: رأس ساعت ۵/۵ از خواب بیدار شو و خودت را برای اجرای نقش در فیلم اکشن: «هل نده، خفه شدیم» در مترو و اتوبوس آماده کن.

مرحله ۱۴: اگر دیرت شده، درستی بگیر. بی‌خیال تیک‌تاک ساعت و بوق و ترافیک و دود باش و با: «صبح قشنگت بخیر» شبکه‌های تلگرامی مشغول شو.



مرحله ۱۵: سراغ کار دوم و سوم برو و همزمان، هندوانه‌هایی را که در طول تاریخ زیر بغل معلمان گذاشته شده است وزن کن و نتیجه را برایمان بفرست. (در مقیاس چارک)

مرحله ۱۶: وعده‌های داده شده به فرهنگیان را از طریق رسانه‌ها دنبال کن و لبخند بزنی و فیلمش را برای ما بفرست تا به قید قرعه در برنامه‌های تلویزیونی به‌عنوان تماشاچی با گل لبخند، بنشیننی و کف بزنی.

مرحله ۱۷: به‌عنوان ارباب رجوع به اداره‌ای برو و توی روی شاگرد تنبل سابق که الان دارد پشت میز مدیریت برایت پشت چشم نازک می‌کند لبخند بزنی.

مرحله ۱۸: اگر تمام مراحل فوق را با موفقیت گذراندی، آمادگی این را داری به افتخار بازنشستگی نائل شوی و راحت در خانه بنشیننی و بگویی: «آخیش... خدا را شکر هنوز زنده‌ام... راستی جایی نمی‌شناسید حق‌التدریسی معلم بخواهند؟!...»

